

کارکرد بلاغی آرایش واژگانی در تاریخ بیهقی

لیلا سیدقاسم*

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه تهران

چکیده

مطالعه آرایش واژگانی چه در «معانی النحو» و چه در زبان‌شناسی معاصر اهمیت اساسی دارد؛ اما در زبان فارسی تاکنون، پژوهش مستقلی درباره آرایش واژگانی متون ادبی و تأثیر بلاغی آن انجام نشده است. در این مقاله، نخست جایگاه آرایش واژگانی در دستور و بلاغت را بررسی می‌کنیم و به نقد پیشینه تحقیق می‌پردازیم؛ سپس کارکرد بلاغی آرایش واژگانی در تاریخ بیهقی را ذیل دو سرفصل پیش‌آیی و پس‌آیی عناصر اصلی و فرعی جمله بازمی‌نماییم و با استناد به نمونه‌های آرایش واژگانی و رجوع هم‌زمان به بافت موقعیتی و اقتضای حال، هنر بیهقی را در استفاده بلاغی از این هنر سازه نشان می‌دهیم. برای تبیین روشن‌تر از تأثیر این هنر سازه در تاریخ بیهقی، از متن سلجوقنامه ظهیری نیشابوری برای مقایسه استفاده می‌کنیم.

بیهقی نقطه عطف بلاغت آرایش واژگانی به‌شمار می‌آید. او از آرایش واژگانی آزاد بیشترین بهره را برده است. انواع آرایش‌های نشان‌دار را می‌توان از تاریخ بیهقی استخراج کرد که اغلب کارکرد بلاغی دارند؛ برای مثال بیهقی به دلایلی که فقط با رجوع به بافت بیرونی متن آشکار می‌شود، همه عناصر جمله را برای برجسته‌سازی در آغاز جمله قرار می‌دهد. برخلاف پیش‌آیی که بیشتر بر بافت موقعیتی اثر متکی است، پس‌آیی اغلب با هدف تسهیل در پردازش جمله، تنظیم هارمونی خبری و خلق ریتم رخ می‌دهد.

واژه‌های کلیدی: کارکرد بلاغی، آرایش واژگانی، پیش‌آیی و پس‌آیی، تقدیم و تأخیر،

تأکید، تاریخ بیهقی، سلجوقنامه.

فصلنامه تخصصی قلعه ادبی، س. ۶، ش ۲۴، زمستان ۱۳۹۲ (صص ۹۴-۶۳)

* نویسنده مسئول: 1_ghasemi2002@yahoo.com

۱. مقدمه

آرایش واژگانی در هر زبان لزوماً ثابت نیست و همین امر یکی از عوامل تفاوت زبان‌هاست. بعضی زبان‌ها آرایش واژگانی ثابت^۱ دارند و برخی آرایش واژگانی آزاد^۲. در زبان‌های آزاد، آرایش واژگانی وارد حوزه «اختیار» نویسنده / گوینده می‌شود؛ یعنی اوست که به دلخواه خود و نیز به «اقتضای حال»، ترتیب را تغییر می‌دهد. «تنوع آرایش واژگانی در زبان‌هایی که آرایش واژگانی نسبتاً آزاد دارند، مانند چک، فنلاندی، آلمانی، کره‌ای و ترکی برای انتقال معناهایی فراتر از معانی گزاره‌ای به‌کار می‌رود.» (Hoffman, 1995). این معنای ضمنی همان چیزی است که آرایش واژگانی آزاد را با بلاغت و در درجات بالاتر، حتی با شیوه‌های تحلیل متن، مانند تحلیل گفتمان پیوند می‌دهد.

در زبان‌های عربی و فارسی برای آرایش واژگان، هم قواعد اجباری وجود داد و هم قواعد اختیاری. قواعد اختیاری قواعدی‌اند که به مقتضای آن‌ها تقدیم و تأخیر، هر دو، مجاز است. این قواعد اختیاری فرصت ساختن جملات بلاغی و همچنین شکل‌گیری سبک را فراهم می‌کنند. «هنگامی که ما از درستی نحو فراتر برویم و به انشعاب‌هایی که از اصل شکل می‌گیرد بپردازیم، بلاغت محقق می‌شود.» (مصلوح، ۲۰۰۶: ۱۱۷).

از آغاز دستورنویسی در زبان عربی، سببویه به تأثیر آرایش واژگانی در تولید معنا توجه کرد؛ اما نخستین بار عبدالقاهر جرجانی در این زمینه نظریه‌پردازی کرد: «جرجانی در دلائل الاعجاز یک تئوری تکامل یافته، نظام‌مند و مفصل درباره مفهوم آرایش واژگانی در زبان عربی و قرآن پیش می‌نهد.» (Hussein, 2006: 99). جرجانی (ر.ک: ۱۹۸۴: ۱۰۶-۱۴۵) بخش بزرگی از «نظریه نظم» خود را به تغییرات آرایش واژگانی و اثر آن در معنا اختصاص داد.^۳

بعدها سکاکی و خطیب قزوینی چارچوب نظری جرجانی را با عنوان «علم المعانی» گسترش دادند. مطالعه تأثیر بلاغی آرایش واژگانی به زبان فارسی و کتاب‌های معانی که اغلب به تقلید صرف از زبان عربی نگاشته شده‌اند، راه یافت. به سبب روش تقلیدی نویسندگان این کتاب‌ها، توضیحاتشان گاه از مرز نمونه‌هایی که در متون می‌یافتند،

فراتر نرفت و نتوانستند پایه‌های دانش بلاغی کاربردی را پی‌ریزی کنند؛ در نتیجه کتاب‌های معانی فقط به‌منزله میراثی برای دانشجویان ادبیات فارسی باقی ماند. هم‌زمان با چاپ کتاب‌های تقلیدی معانی در ایران، در غرب، کارکردگرایان مکتب پراگ کوشیدند ظرفیت معنازایی دستور زبان را بررسی کنند و در ادامه این مطالعات، به‌واکوی ساخت اطلاع و آرایش واژگانی جمله نیز پرداختند. براساس تقسیم‌بندی زبان‌شناسان، ارکان جمله یا همراه با نشانه‌های دستوری انتقال می‌یابد که آن را «قلب نحوی» (سازه‌آمیزی^۴) می‌خوانند یا بدون نشانه‌های دستوری حرکت می‌کند که به آن «مبتداسازی»^۵ می‌گویند. «تقدیم علی نیه التأخیر» در نظریه جرجانی با تعریف «قلب نحوی» منطبق است و برای زبان‌های آزاد کاربرد دارد (جرجانی، ۱۹۸۴: ۱۰۶).

از نظر کاربردشناسان زبان و نقش‌گرایانی مانند هلیدی، آرایش واژگانی با مفهوم اطلاع «نو» و «کهنه» مرتبط است. اطلاع نو و کهنه به‌اقتضای حال مخاطب است. اطلاع کهنه بخشی از جمله است که مخاطب پیش‌تر از آن مطلع است و اطلاع نو بخشی است که او نمی‌داند و انتظار می‌کشد تا بشنود یا بخواند. به‌شکل بی‌نشان، جمله با اطلاع کهنه آغاز، و با اطلاع نو تمام می‌شود و هرگاه گوینده/ نویسنده از این ساخت عدول کند، قصد دارد توجه مخاطب را به چیزی جلب کند (Halliday, 2004: 87- 88). آرایش واژگانی و تغییرات آن نیز درست مثل نشانه‌های آوایی و تکیه می‌تواند اطلاع کهنه و نو را نشان دهد.

۲. آرایش واژگانی زبان فارسی

در زبان فارسی سه گروه درباره تغییرات آرایش واژگانی سخن گفته‌اند: دستوریان، سبک‌شناسان و نویسندگان کتاب‌های معانی. از دستوریان خانلری، ژیلبر لازار، فرشیدورد و صدیقیان را می‌توان نام برد. خانلری (۱۳۸۸: ۲۶۶) تنوع ترتیب اجزا در قرن‌های نخستین فارسی دری را نتیجه سادگی و پیروی از شیوه طبیعی گفتار و تأثیر ساختمان زبان عربی در ترجمه‌های قرآن می‌داند و می‌گوید این تنوع به‌اندازه‌ای است که طبقه‌بندی را دشوار می‌کند. آشوری (۱۳۸۶: ۲۱)

نیز در یک بررسی زبان‌شناسی، بر تأثیر زبان گفتار در ترتیب واژگانی تأکید می‌کند. لازار درباره تنوعات آرایش واژگانی می‌گوید: «این‌گونه جابه‌جایی‌ها یا به‌دلیل وزن کلام صورت می‌گیرد یا ناشی از تمایل به برجسته کردن یک واژه است.» (۱۳۸۴: ۲۴۱). فرشیدورد (ر.ک: ۱۳۸۲: ۱۲۳) مانند دیگر دستوریان بیشتر به صورت‌های متنوع آرایش واژگانی پرداخته و وارد تحلیل نشده است. صدیقیان هم با نگارش کتاب *ویژگی‌های نحوی زبان فارسی* به شناخت تنوع آرایش واژگانی در نشر قرن ششم و هفتم هجری بسیار کمک کرده است. به‌طور کلی، دستوریان درباره علل انعطاف ترتیب واژگانی در نوشتار اتفاق نظر ندارند.

نویسندگان کتاب‌های معانی نیز - چنان‌که گفته شد - گاه در دام شواهد خود می‌افتند و از آن فراتر نمی‌روند. همچنین، این نویسندگان برای یافتن نمونه‌های بلاغی آرایش واژگانی سراغ شواهد شعری می‌روند و نثر را کنار می‌گذارند. البته، این اشکال از شیوه جرجانی و پیروان او مایه می‌گیرد که شعر را اساس بررسی‌های خود قرار می‌دادند و الزامات وزن و قافیه را در رقم خوردن آرایش واژگانی لحاظ نمی‌کردند (جرجانی، ۱۹۸۴: ۲۴).

محمدتقی بهار، سبک‌شناس معاصر، (۱۳۸۰: ۲/ ۲۹۴) زبان عربی را عامل تغییرات آرایش واژگانی در زبان فارسی معرفی می‌کند و به‌ویژه تقدم فعل را متأثر از جایگاه آغازی فعل در زبان عربی می‌داند؛ اما آن‌گاه که تقدیم و تأخیرها را تحلیل می‌کند، آن‌ها را «فصاحت و استادی» نویسنده می‌شمارد و تأثیر بلاغی‌شان را به‌دقت توصیف می‌کند. فتوحی (۱۳۹۰: ۲۷۲ و ۲۷۴) نیز تأکید می‌کند تغییر جایگاه یک عنصر در آرایش واژگانی نشان می‌دهد موقعیت آن عنصر در نگاه گوینده تغییر کرده است و به‌طور کلی، تغییر نظم نحوی ممکن است ناشی از نوع نگرش خاص نویسنده باشد.

کتاب «بنیان‌های استوار ادب فارسی» مفصل‌ترین بحث درباره تأثیر بلاغی ساختارهای نحوی در زبان فارسی است. محمدی (۱۳۸۴) در این کتاب به‌طور خاص، انعطاف ساختاری نثر *تاریخ بیهقی* را با بررسی تحلیلی داستان «حسنک وزیر» وصف کرده است. شیوه توصیف او شهودی است و نظام روشنی ندارد؛ از این‌رو مباحث آن

چندان تعمیم‌پذیر نیست؛ اما نکاتی درباره تأثیر بلاغی بعضی جمله‌ها باز می‌گوید که همسو با نتایج تحقیق حاضر است. با توجه به همه این بحث‌ها، می‌توان سه عامل را بر تنوع آرایش واژگانی مؤثر دانست:

۲-۱. زبان عربی

بر نظر بهار درباره تأثیر زبان عربی در آرایش واژگانی فارسی نقدی وارد است؛ به این شرح که اگر آرایش واژگانی فارسی از زبان عربی متأثر بود، پس از بیهقی که آمیختگی دو زبان به اوج می‌رسد، تنوعات ترتیب واژگانی نیز باید افزایش می‌یافت یا دست‌کم در همان حد حفظ می‌شد؛ در حالی که پس از بیهقی چنین تنوعی دیگر تکرار نشده است. از سوی دیگر، آنچه درباره تأثیر نحو عربی بر تاریخ بیهقی و تقدم فعل گفته شده، در پارسی باستان، میانه و دری دوره نخستین سابقه دارد (رک: ناتل خانلری، ۱۳۸۲: ۴۴۷-۴۴۶) و میان فارسی‌نویسان پیش از بیهقی، مثل ناصر خسرو و مؤلف تاریخ سیستان نیز رایج بوده است. بنابراین، قضاوت منصفانه‌تر این است که زبان عربی گاه به تنوع ترتیب واژگانی زبان فارسی کمک کرده است.

۲-۲. زبان گفتار

عده‌ای دیگر نظیر خانلری و آشوری نزدیکی زبان گفتار به نوشتار را از عوامل تغییرات آرایش واژگانی می‌دانند. در زبان گفتار، ارکان کم‌اهمیت‌تر حذف یا به پایان جمله منتقل می‌شوند و ارکان دارای اطلاع نو در آغاز جمله قرار می‌گیرند. در دوره آغازین نوشتار، زبان نوشتاری بسیار تحت تأثیر گفتار بود و در نتیجه، آرایش واژگانی آزادتری داشت؛ اما از قرن ششم هجری بنابر طبیعت محافظه‌کارتر خود، کم‌کم به زبان رسمی تبدیل شده و از زبان غیررسمی گفتار فاصله زیادی گرفته است (آشوری، ۱۳۸۶: ۲۴). به نظر می‌رسد زبان گفتار تا حد زیادی در آرایش واژگانی نثر کلاسیک فارسی مؤثر است؛ اما آرایش واژگانی در گفتار، خود از «دلخواه» گوینده و اقتضای حال اثر

می‌پذیرد. بنابراین - همان‌طور که در ادامه بیان می‌شود - در نهایت، «دلخواه» نویسنده و اقتضای حال مهم‌ترین عامل در تعیین آرایش واژگانی است.

۲-۳. بلاغت و شاعرانگی طبیعی زبان فارسی

مهم‌ترین عامل اثرگذار بر تنوعات آرایش واژگانی، طبیعت زبان فارسی است که کارکرد بلاغی آرایش واژگانی را ممکن می‌کند. نویسنده به دلخواه خود و به اقتضای حال، ترتیب واژگان را تغییر می‌دهد تا بر چیزی تأکید کند و بر مخاطب تأثیری خاص بگذارد. بازی با آرایش واژگانی و خروج از آرایش واژگانی معیار در زبان، ماهیتی شاعرانه به زبان می‌بخشد که اکنون فقط در گونه ادبی نثر معاصر کاربرد دارد. آرایش واژگانی از یک‌سو با موسیقی جمله و آهنگ آن در ارتباط است و از سوی دیگر عرصه نوعی آشنایی زدایی نحوی و آزادی‌خواهی شاعرانه است. به بیان دیگر، «رستاخیزی» است که در نحو زبان رخ می‌دهد و این رستاخیز با روح شعر در پیوند است.

۳. آرایش واژگانی در تاریخ بیهقی

آرایش واژگانی در *تاریخ سیستان*، *مجموعه التواریخ*، *سفرنامه ناصر خسرو* و *زین الاخبار* تاحدی از انعطاف برخوردار است؛ به گونه‌ای که متمم و قید گاه با تأخیر و پس از فعل می‌آید. بیهقی آرایش واژگانی را در منعطف‌ترین شکل به کار می‌برد و به همه ارکان جمله آزادی بیشتری می‌دهد؛ به طوری که می‌توان گفت هنر سازه اصلی بیهقی در نحو، آرایش واژگانی است. پس از بیهقی از تنوع آرایش واژگانی کاسته می‌شود؛ برای نمونه در *سلجوقنامه* فقط متمم به آسانی و بارها پس از فعل می‌آید. از آن دوران تا کنون، زبان نوشتاری کم‌کم انعطاف هنری را به نفع نظم ریاضی‌وار کنار گذاشته است؛ چنان‌که اندک‌اندک خطوط هنری نستعلیق و ثلث در کتاب‌های درسی جای خود را به خطوط خشک می‌دهند. آرایش واژگانی که پیش از این و در دوره نخستین ابزار زیبایی‌شناختی و بلاغت بوده، امروزه تحت تأثیر نظم منطقی و همه‌فهم، به خشکی و بی‌حرکی گراییده است. این حالت آرایش واژگانی بیشتر مناسب

ترجمه‌های ماشینی است که ارکان جمله (نهاد، مفعول، قید و فعل) را در جایگاه ثابتی می‌پسندد.

برای انجام دادن این تحقیق ابتدا ساخت نحوی ۳ هزار جمله‌واره^۶ از تاریخ بیهقی را (از جلد‌های متفاوت) در موضوعات مختلف ثبت و بررسی کردیم؛ آن‌گاه در بازخوانی متن کامل تاریخ بیهقی، شواهد بیشتری به تحقیق افزودیم. برای ارزیابی دقیق‌تر سبک و روش بیهقی در آرایش واژگانی و نیز بررسی مقابله‌ای، ۱۵۰۰ جمله‌واره از *سلجوقنامه* ظهیری نیشابوری را که یک قرن پس از تاریخ بیهقی نوشته شده است، مبنای مقایسه قرار دادیم.^۷

هدف ما در مقاله حاضر این است که حالت‌های منعطف آرایش واژگانی را تا حد امکان از نظر بلاغی دسته‌بندی و شناسایی کنیم. یافته‌های پژوهش را ذیل دو سرفصل کلی بیان کرده‌ایم: ۱. پیش‌آیی (مبتدashedگی / تقدیم): ۲. پس‌آیی (تأخیر).

۳- ۱. پیش‌آیی (مبتدashedگی)^۸

جایگاه آغازین جمله مهم‌ترین امکان بلاغی در آرایش واژگانی است. مبتدا یا آغازه نقطه عزیمت پیام و به‌باور جرجانی (۱۹۸۴: ۱۰۶-۱۰۸)، کانون توجه جمله است. با توجه به آرایش واژگانی آزاد در زبان فارسی و عربی، پیش‌آیی عناصر جمله و مبتدا قرار گرفتن آن‌ها مقوله‌ای نویسنده‌محور است؛ در نتیجه جایگاه آغازین نوعی ظرفیت بالقوه بلاغی در خود دارد.

جایگاه آغازین جمله حداکثر برجستگی^۹ را دارد و هرچه به پایان جمله پیش می‌رویم، این برجستگی کاهش می‌یابد (راسخ‌مهند، ۱۳۸۵). در حالت بی‌نشان، ساخت اطلاعی جمله خلاف این است؛ یعنی به‌شکل معمول، ابتدای جمله با اطلاع کهنه آغاز می‌شود و اطلاع نو در نزدیک‌ترین جا به فعل قرار دارد. در زبان فارسی هر جمله یک تکیه اصلی دارد که روی اطلاع نو می‌نشیند؛ زیرا از نظر پیام‌رسانی، مهم‌ترین جزء است؛ به همین سبب تکیه جمله به‌شکل بی‌نشان روی فعل یا نزدیک‌ترین عنصر به فعل قرار می‌گیرد (ر.ک: لازار، ۱۳۸۶: ۴۴۴؛ وحیدیان، ۱۳۷۹: ۴۸). پس هرگاه نویسنده یا گوینده می‌خواهد اطلاع نو را برجسته کند، می‌تواند با یک خلاف هنجار، آن را در

آغاز جمله قرار دهد (Halliday, 2004: 90- 91). «کانون»^۱ (عنصر مؤکد) در زبان فارسی دو جایگاه دارد. جایگاه اصلی که بی‌نشان است و جایگاه آغاز جمله که نشان‌دار است. (رضایی و طیب، ۱۳۸۵).

۳-۱-۱. پیش‌آیی در جملات با نهاد مذکور

در جدول شماره یک درصد مبتدا در جملات با نهاد مذکور مشاهده می‌شود:

جدول ۱ درصد مبتدا در جملات با نهاد مذکور

مبتدا	تاریخ بیهتی	سلجوقنامه
نهاد	۸۵	۸۰
مسند	۱,۲	۰
فعل	۱	۰
مفعول	۱,۳	۱
قید	۶	۹,۵
متمم و متمم قیدی	۶,۵	۱۰

۳-۱-۱-۱. پیش‌آیی نهاد

براساس جدول شماره یک، در هر دو متن بیش از ۸۰ درصد جملات با نهاد مذکور با خود نهاد آغاز می‌شوند و این مورد حالت بی‌نشان نهاد است.

۳-۱-۱-۲. پیش‌آیی مسند

این جابه‌جایی از نظر تأثیر، تاحدی شبیه به چیزی است که در رده‌شناسی به آن اسنادی‌شدگی^{۱۱} می‌گویند. «مبتدا قرار گرفتن مسند ۱,۲ درصد هنجارگریزی تاریخ بیهتی در آرایش واژگانی را شکل می‌دهد؛ در حالی که در سلجوقنامه این آرایش واژگانی به دست نیامد. مسند همراه فعل به دلایل متفاوتی ممکن است بر نهاد جمله مقدم شود که در زیر می‌آید:

- جمع‌بندی یک ماجرا:

«این است حسنگ و روزگارش.» (ب. ۲۳۴).

«این است حال نفسِ گوینده.» (ب. ۱۲۰).

«این است جگر و صبر.» (ب. ۲۴۱).

در موارد دیگر چنین تقدیمی دیده نمی‌شود:

«نکته بازپسین این است که [...]» (ب. ۵۷۹).

«صواب این است [...]» (ب. ۶۸۵).

- جمله‌های دعایی:

«امیر گفت مبارک باد بر ما و بر تو این خلعت سپاه‌سالاری عراق.» (ب. ۳۴۷).

«بجای باد سلطان معظم ابوشجاع فرخ‌زاد ابن ناصر دین‌الله که او را بنواخت.» (ب. ۳۷۷).

فقط در مواردی خاص فعل دعا مبتدا قرار نمی‌گیرد:

الف. وقتی قصد تقابل داشته باشد:

«گفت پدرم گذشته شد و برادرم را بتخت ملک خواندند. گفتم: خداوند را بقا باد.» (ب. ۱۳).

در این جمله خواجه‌طاهر دبیر می‌خواهد مسعود را در تقابل با پدرش قرار دهد؛ به این معنا که «اگر پدرت مرد، غمی نیست، که تو زنده‌ای!» بنابراین، نهاد دوم را نیز مقدم می‌آورد تا دو نهاد در تقابل با هم قرار گیرند. مثال دیگر: «در آن میانها امیر وی را گفت: بوقی گذشته شد؛ استادم گفت خداوند را بقا باد.» (ب. ۵۸۷).

ب. در مکتوبات و نامه‌نگاری:

«زندگانی خان اجل دراز باد.» (ب. ۶۲۸). (نامه به ترکستان)

«وجودش همیشه باد و فقد وی هیچ گوش مشنواد.» (ب. ۴۱۸). (نامه به

خوارزمشاه)

ج. در جمله کلیشه‌ای و پرتکرار «زندگانی خداوند دراز باد» (ب. ۴۳۵ و...).

د. وقتی قید زمان به جمله اضافه می‌شود:

«همیشه این دولت بزرگ پاینده باد هر روزی قوی‌تر علی‌رغم الاعداء و الحاسدین» (ب. ۱۱۶).

«همیشه این خاندان بزرگ پاینده باد و اولیاش منصور و اعداش مقهور» (ب. ۱۳۷).
 - رفع دخل مقدر: وقتی مسند و فعل قضاوت گوینده را نشان دهد، مقدم بر نهاد می‌آید. به بیان دیگر، اظهارنظری که بیم آن می‌رود با مخالفت مخاطب روبه‌رو شود یا ممکن است مخاطب آن را باور نکند، اغلب بر نهاد مقدم می‌شود تا با تأکید، فرض مخاطب و تردید او از میان برداشته شود. این تقدم به‌نوعی جنبه توجیهی دارد؛ برای مثال وقتی سلطان مسعود دست وزیر نورسیده‌اش را بر بویکر حصیری باز می‌گذارد، بیهقی برای توجیه کار سلطان می‌گوید:

«راست نیامدی وزیری فراکردن و در هفته‌ای بر وی چنین مذلتی رسد، بر آن رضا دادن» (ب. ۲۰۳).^{۱۳}

عبارت زیر را بونصر مشکان خطاب به بیهقی می‌گوید:

«بزرگ مهتری است این احمد اما آن را آمده است تا انتقام کشد» (ب. ۲۰۸).
 شنونده هوشمند با شنیدن جمله اول، پیش از شنیدن بقیه کلام بونصر درمی‌یابد که بونصر در ادامه از خواجه بد خواهد گفت. بونصر با مقدم آوردن مسند و فعل، غیرمستقیم می‌گوید که «بزرگ مهتر» بودن خواجه با آنچه از او نقل خواهد کرد، مورد تردید قرار می‌گیرد و دقیقاً به همین دلیل، بر آن تأکید می‌کند.

تقدیم مسند بر دیگر اجزای جمله نیز ممکن است چنین کارکردی داشته باشد؛ برای مثال در جمله زیر طاهر دبیر نزد بیهقی از کم‌لطفی امیر مسعود شکوه می‌کند که کارهای دیوان رسالت را همه به بونصر سپرده است. چون نزد شاگرد بونصر سخن می‌گوید، ناچار تأکید می‌کند منکر توانمندی بونصر نیست. تقدیم مسند در این جمله در خدمت تولید همین معناست:

«منکر نیستم بزرگی و تقدم خواجه عمید بونصر را و حشمت بزرگ که یافته است از روزگار دراز، اما مردمان می‌دررسند و بخداوند پادشاه نام و جاه می‌یابند» (ب. ۱۷۹).

- نهادهای مصدری طولانی: در این گونه جمله‌ها، مسند و فعل پیش می‌افتد تا اطناب جمله را تعدیل کند:

«روا نیست مردمان را از حالتِ خویش درهم کردن.» (ب. ۶۷۶).

«فریضه بود یاد کردن اخبار و احوالِ امیرمسعود در روزگار مُلکِ برادر محمد بغزنین.» (ب. ۵۷).

۳-۱-۱-۳. پیش‌آیی فعل

در دانش رده‌شناسی، به این حالت مبتدashedگی فعل^{۱۴} می‌گویند و آمدن فعل به آغاز جمله را نشانه تأکید تقابل‌دهنده (تقابلی)^{۱۵} می‌دانند؛ یعنی این ساخت در پاسخ کسی به کار می‌رود که وقوع فعل را باور ندارد. در متن مورد بررسی از *سلجوقنامه* هرگز فعل بر نهاد مقدم نشده است. بیهقی نیز به ندرت فعل را بر نهاد مقدم می‌آورد؛ از جمله در این موارد:

- نادربودن نهاد:

«هستند درین روزگار ما گروهی عظامیان با اسب و استام و جامه‌های گران‌مایه و غاشبیه و جناغ که چون بسخن گفتن و هنر رسند چون خر بر یخ بمانند.» (ب. ۲۵۲).
از آنجا که وجود داشتن «گروهی عظامیان» با آن ویژگی‌ها بعید فرض می‌شود، بیهقی با پیش انداختن فعل «هستند» بر اطمینان خود از وجود نهاد تأکید می‌کند و نیز این معنا را می‌رساند که «بسیار کم هستند». چنین کاربردی امروز نیز رایج است: «هستند آدم‌هایی که به نان شبشان محتاج‌اند؛ اما همسایه‌شان خبر ندارد». گفتنی است که در این نوع جمله‌ها فعل از نوع وجودی است.

«بوده است در روزگارش خیرخیرها و وی غافل، با چندان نیکویی که می‌کرد در روزگار امارتِ خویش با لشکری و رعیت.» (ب. ۸۷).

جمله بالا به امیرمحمد اشاره دارد که در روزگار خود با آنکه با لشکری و رعیت بسیار نیکویی می‌کرد، گاه از بعضی خطاها نیز غفلت می‌ورزید. معنای ضمنی تقدم فعل در اینجا این است که در دوره امیرمحمد (برخلاف دوره امیرمسعود) چنین خیرخیرهایی

بسیار کم رخ می‌داد. جمله زیر هم که بلافاصله پس از قصه حسنگ و پیش از قصه عبدالله زبیر آمده است، همین کارکرد را دارد:

«بوده است در جهان مانند این که چون عبدالله زبیر رضی الله عنهما بخلافت بنشست بمکه.» (ب. ۲۳۶).

بیهقی به‌طور ضمنی می‌گوید نظیر آنچه بر سر حسنگ آمد، بسیار نادر است و شنیدنی. - اهمیت خبری فعل (اغلب فعل‌های کنشی):

«می‌سازد یوسف که خویشان را بترکستان افگند.» (ب. ۳۲۶).

«پس بازگشتند هردو.» (ب. ۲۹۷).

- قطعیت بخشی به فعل:

«برسد بتو آنچه سزاوار آنی.» (ب. ۳۲۹).

«رفته است ازین باب چیزی که دل بدان مشغول باید داشت.» (ب. ۴۰۶).

۳-۱-۱-۴. پیش‌آیی مفعول

در دانش رده‌شناسی، مبتدا قرار گرفتن مفعول را نوعی قلب نحوی می‌شمارند. دلایلی که در تاریخ بیهقی سبب پیش‌آیی مفعول می‌شود، عبارت‌اند از:

- اهمیت مفعول:

«بویکر حصیری را و پسرش را خلیفه با جبه و موزه بخانه خواجه آورد و [...]» (ب. ۲۰۱).

آوردن بویکر و پسرش در جایگاه متهم به خانه خواجه در مقایسه با اینکه خلیفه یا کس دیگری آن‌ها را آورده است، اهمیت بیشتری دارد؛ به‌ویژه چون هردو مفعول با نشانه «را» همراه است، این تأکید بیشتر می‌شود.

«ین بی‌ادبی بنده بفرمان سلطان محمود کرد.» (ب. ۱۴۹).

جمله بالا عذرخواهی خیل‌تاش از امیرمسعود است که با گشادنامه محمود وارد کوشک مسعود شده و بی‌اجازه او خانه را بازرسی کرده است. این رفتار و بی‌ادبی آن‌قدر سؤال‌برانگیز است که خیل‌تاش ناخودآگاه آن را برجسته می‌کند تا نشان دهد خود، بیش از هر کس متوجه رفتارش است.

«امیر را نیک درد آمده بود که حسنگ را قرمطی خوانده بود خلیفه.» (ب. ۲۲۸).
 «خاندان من و آنچه مرا بوده است از آلت و حشمت و نعمت جهانیان دانند.» (ب. ۲۳۰).

- مبهم یا نکره بودن نهاد:

«خاطر ملوک و خیال ایشان را کس بجای نتواند آورد.» (ب. ۵۲۸).
 نهاد: «کس» در مقایسه با مفعول: «خاطر ملوک و خیال ایشان» مبهم است. در نمونه بعد نیز «سه سوار» نسبت به «این فرمان» که با صفت اشاره «این» مشخص شده است، وضوح کمتری دارد؛ بنابراین پس از آن و با تأخیر می آید:
 «این فرمان سه سوار آورده بودند از آن بوسهل زوزنی.» (ب. ۵۷).
 به بیان دیگر، چندان مهم نیست که فرمان را چه کسی آورده؛ بلکه خود فرمان محل بحث است. در جمله بعد نیز حدیث محل بحث است، نه گوینده آن؛ بنابراین بر نهاد پیش افتاده است:

«این حدیث من از جایی می گویم.» (ب. ۲۰۷).

- حساسیت «موضوع» کلام: گاه بیهقی نمی خواهد از موضوع کلام دور شود؛ بنابراین در جملات بعدی وقتی همان موضوع مفعول قرار می گیرد، آن را بر نهاد جمله مقدم می آورد تا همچنان موضوع بحث باقی بماند و این مورد دلیل بلاغی بسیاری از تقدیم و تأخیرها در تاریخ بیهقی است:

«[بویکر حصیری] سطر شده است و او را و پسرش را مال بسیار می جهانند.» (ب. ۲۰۰).

اگر جمله دوم به شکل بی نشان با نهاد، یعنی «مال» آغاز شود، خواجه از موضوع سخن خود که بویکر است، دور می افتد. این تمهید بیهقی شیوه‌ای بسیار ظریف برای حفظ انسجام کلام است که خواننده را همواره به درک مطلب اصلی می رساند و از پراکنده گویی که آفت خوانش متن تاریخی است، می پرهیزاند. در واقع، بیهقی نقطه اتکای جمله‌ها را به هم نزدیک می کند. جمله بعد از *سلاجوقنامه* نمونه همین کارکرد است:

نظام گفت: «ای خداوند، ایشان [ملاحان] را حاجت نیاید بانطاکیه رفتن که برات ایشان هم اکنون حواشی ما بزر نقد بازخرند.» (س. ۲۸).

موضوع صحبت نظام الملک «ملاحان» است و نمی‌خواهد با مبتدا قرار دادن نهاد بعدی (حواشی ما) از موضوع اصلی دور شود؛ بنابراین «برات ایشان» را که به موضوع اصلی مرتبط است - هرچند مفعول قرار گرفته - پیش می‌اندازد تا زنجیره کلامش منسجم‌تر باشد.

- حصر نهاد:

«آنرا تحریر من کردم که بوالفضل.» (ب. ۳۸۹).

بیهقی به‌طور ضمنی تأکید می‌کند خودش نامه را تحریر کرده است، نه دیگری. به‌نظر می‌رسد وقتی مفعول پیش می‌افتد و نهادی که علم یا ضمیر است، به فعل نزدیک می‌شود، چنین تأثیری ایجاد می‌کند:

«قلعه شهر و قلعه دزکوه / و بنا فرمود.» (س. ۳۱).

۳-۱-۱-۵. پیش‌آیی قید و متمم

این جابه‌جایی نیز نوعی قلب نحوی است. برپایه جدول شماره یک، ظهیری بیش از بیهقی نهاد را به‌نفع قید یا متمم عقب می‌راند. بیهقی در موارد خاصی قید را مقدم بر نهاد می‌آورد:

- قیدهای اطمینان و قطعیت: این قیدها اغلب در ابتدای جمله می‌آیند:

«بهبیج وقت ما را با او و او را با ما هیچ مکاتبت و مراسلت بوده است؟» (ب. ۳۲۳)

«بهبیج روزگار من او را با خنده فراخ ندیدم.» (ب. ۶۲).

قید «بهبیج روزگار» ۲۱ بار در تاریخ بیهقی تکرار شده و فقط در یک مورد با تأخیر پس از فعل آمده است:

«و میان بنده و آلتونتاش نیک نبوده است بهبیج روزگار.» (ب. ۴۰۹).

قید «هرگز» نیز گاه پس از نهاد و گاه پیش از آن می‌آید و در مواردی که پیش می‌آید، قطعیت بیشتری دارد و بر خواننده مؤثرتر است:

«هرگز دوست دشمن نشود.» (ب. ۱۰۶).

«دشمن هرگز دوست نگردد»، (ب. ۶۲۶).

- اهمیت زمان و مکان:

«یک ساعت این حدیث در توقُّف درآید». (ب. ۴۶۲).

بونصر از خواجه مهلت می‌خواهد که قبل از برعقابین برکشیدن بوبکر و پسرش با او سخن گوید. این «یک ساعت» در این موقعیت حساس غنیمت بزرگی است که بونصر بر آن تأکید می‌کند؛ درضمن به این معناست که فقط همین زمان اندک کافی است، نه بیشتر.

در جمله زیر هم متمم قیدی زمان برای تأکید پیش آمده است و به‌طور ضمنی به این معناست که گذشت زمان در درست‌شدن کار نقش اساسی دارد:

«بروزگار این کار راست شود». (ب. ۳۴).

- اگر در جمله‌ای هم نهاد و هم قید زمان (یا متمم قیدی از نوع زمان) وجود داشته باشد، ظهیری اغلب قید را پیش از نهاد می‌آورد، مگر اینکه قید زمان، زمان خاص را نشان ندهد؛ بلکه طول زمان را نشان بدهد؛ برای مثال:

«سلطان چهار ماه زمستان بی‌غداد مقام کرد». (س. ۷۸).

«سلطان مدت پنجاه روز بنخجوان بود». (س. ۱۱۸).

علاوه بر این، با نگاهی به آمار تقدیم متمم در جدول شماره دو درمی‌یابیم که ۳۵ درصد از جملات با نهاد محذوف در *سلجوقنامه* با متمم آغاز می‌شود و بیشتر این متمم‌ها متمم قیدی زمان است؛ بنابراین قید زمان عامل پیونددهنده جمله‌های ظهیری است. *سلجوقنامه* به یادداشت روزانه‌ای می‌ماند که وقایع آن با محوریت مکان و زمان بازگو می‌شود و از این نظر، نمی‌توان آن را با *تاریخ بیهقی* مقایسه کرد که در آن بیهقی یادداشت‌های روزانه‌اش را فقط به‌مثابه ماده خامی برای تاریخ به‌کار می‌برد.

- اساساً در نظر بیهقی، شروع کردن جمله با قیدهای طولانی کسالت‌بار است؛ بنابراین به‌ویژه وقتی قید زمان در جمله وجود دارد، بیهقی بدون توجه به آن، آن را به‌نفع عنصر مهم‌تر که نهاد یا فعل است، به‌عقب می‌راند.

«از خواجه طاهر دبیر شنودم - پس از آنکه امیر مسعود از همراه ببلخ آمد و کارها

یکرویه گشت - گفت چون این خبرها بسپاهان برسید [...]» (ب. ۱۳).

«خداوند ما سلطان محمود نماز دیگر روز پنجشنبه هفت روز مانده بود از ربیع الآخر گذشته شد، رحمه الله.» (ب. ۱۳).

- در تاریخ بیهقی، تقدم متمم بر قيد زمان هم با نوعی تأکید همراه است؛ برای مثال در جمله بعد گوینده می خواهد به حضور و نقش خود در ماجرای که تعریف می کند، تأکید کند تا بر استناد خبر بیفزاید؛ بنابراین متمم «با من» را پیش از قيد زمان «شی» می آورد:

«امیر سبکتگین با من شی حدیث می کرد [...]» (ب. ۲۵۶).

بنابراین، پیش افتادن قیدها و متمم ها در تاریخ بیهقی ابزاری برای تأکید و برجسته سازی زمان و مکان و کیفیت رویدادهاست. البته، بیهقی همواره تعادل را حفظ می کند تا مانند ظهیری به دام ساختارهای تکراری نیفتد.

۳-۱-۲. پیش آیی در جمله های با نهاد محذوف

در جمله های با نهاد محذوف در تاریخ بیهقی، فعل و مفعول و سپس متمم و متمم قیدی بیش از عناصر دیگر در جایگاه آغازین جمله قرار می گیرند. در ادامه، درباره مبتدا قرار گرفتن فعل و نیز عناصر فرعی که بسامد بالاتری دارد، بیشتر توضیح می دهیم.

جدول ۲ درصد مبتدا در جمله های با نهاد محذوف

مبتدا	تاریخ بیهقی	سلیح و قفنامه
فعل	۲۷	۱۸
مبتدا	۷	۷
مفعول	۲۳,۳	۲۷
قید	۱۴,۵	۱۳
متمم و متمم قیدی	۲۰	۳۵

۳-۱-۲-۱. پیش‌آیی فعل

در تاریخ بیهقی فعل بیش از هر عنصر دیگر در آغاز جمله می‌آید. از آنجا که فعل هسته گزاره و به شکل بی‌نشان، جزئی از اطلاع نو جمله است، تکیه‌دار است و پیش‌افتادش به این معناست که بیهقی جمله‌ها را با آهنگی خیزان شروع می‌کند که در کلیت متن موسیقی متفاوتی می‌آفریند.

گفت‌وگوها: بالاترین بسامد تقدیم فعل در گفت‌وگوهاست. بنابه سرشت گفت‌وگو، اطلاعات در آن خالص‌تر و تندتر ردوبدل می‌شود. یک طرف چیزی می‌پرسد یا می‌گوید و طرف دیگر در حال پاسخ می‌دهد؛ بنابراین آنچه را که نقداً مهم‌تر می‌داند، مقدم می‌آورد و لزومی نمی‌بیند اطلاعات مشترک را تکرار کند؛ به همین دلیل، یا آن را حذف می‌کند، یا به‌عقب می‌راند. ضبط گفت‌وگوها در متن بیهقی نشان می‌دهد که او سرشت گفت‌وگو را بسیار خوب حفظ کرده است؛ چنان‌که گفت‌وگوهای متن او بسیار زنده، نمایشی و واقع‌نما هستند. سلطان‌مسعود به پیام بونصر که «...» سبب نامدن بنده این بود و فرستادن بنده بوالفضل، تا بر بی‌ادبی و ناخویش‌شناسی نهاده نیاید» این‌طور پاسخ می‌دهد: «احمد کردیم ترا برین چه کردی،» (ب. ۲۰۳).

نکته دیگر این است که وقتی سلطان‌مسعود گوینده است، تقدم فعلی - که به او برمی‌گردد - به‌نوعی گفتمان قدرت را نیز نشان می‌دهد؛ همان‌طور که جمع‌بودن فعل «احمد کردیم» در متن به گفتمان قدرت بازمی‌گردد. جمله زیر پاسخ بونصر به این سؤال خواجه است: «شنودم که با امیر برفتی، سبب بازگشتن چه بود؟»: «بازگردانید مرا بدان مهماتِ ری که بر خداوند پوشیده نیست.» (ب. ۲۰۵).

فعل امر: فعل امر به‌ویژه وقتی با عاطفه شدید گوینده، مثل خشم یا اشتیاق همراه باشد، بر مفعول و بقیه ارکان جمله پیش می‌افتد:

«اما بازگویی حدیثِ نامه.» (ب. ۴۶۴).

«بگیرید این سگ را.» (ب. ۱۹۸).

«بردارید این آتش از پیشم.» (ب. ۶۷۷).

چنان‌که درباره جملات با نهاد مذکور گفته شد، اهمیت خبری فعل (سه مثال نخست) و نیز قطعیت بخشی به فعل (مثال آخر) سبب پیش‌آیی آن می‌شود:

«این زید را طاق‌ت برسد از جورِ بنی‌امیه و خروج کرد در روزگارِ خلافت هشام بن عبدالملک.» (ب. ۲۴۵).

«درآمد چون شیری دمان بر هر جانب.» (ب. ۲۴۰).

«و رفتم بر سر کار تاریخ.» (ب. ۲۴۶).

«من از دیوان خود نگاه می‌کردم. نکرد دست بجیزی و در خود فرو شده بود سخت از حد گذشته.» (ب. ۳۲۸).

- پیش‌آیی ذاتی فعل: بعضی فعل‌ها در تاریخ بی‌هتمی تمایل ذاتی به تقدم دارند. «یافتن» از فعل‌های گذرا به مفعول و مسند است که در تاریخ بی‌هتمی اغلب پیش می‌افتد: «یافتم او را سخت در تاب و خشم.» (ب. ۲۰۵).

«یافتم سلطان را همه روز شراب خورده.» (ب. ۲۰۸).

برخلاف نمونه‌های بالا، در جمله زیر فعل «یافتم» فقط بر مفعول پیش افتاده و قبل از آن مسند آمده است:

«مردی قوی سخن یافتم عمری را، ولکن هم سوی دنیا گرایید.» (ب. ۶۷۵).

سبب این است که گوینده جمله (هارون الرشید) بلافاصله قصد دارد جمله‌ای در رد عمری بگوید و چنین ساختی خواننده را برای تقابل بعدی آماده می‌کند. ساخت این جمله از جهاتی مشابه جمله زیر است و همان کارکرد را دارد:

«بزرگ‌مهری است این احمد اما آن را آمده است تا انتقام کشد.» (ب. ۲۰۸).

با خواندن قسمت ایرانیک روشن می‌شود که در ادامه، بونصر قصد دارد انتقادی بر خواجه احمد وارد کند.

۳-۱-۲. پیش‌آیی قید

براساس جدول شماره سه، ۱۴.۵ درصد از جملات با نهاد محذوف در تاریخ بی‌هتمی با قید آغاز می‌شود و از این نظر، فرق چندانی با سلجوقنامه ندارد؛ اما وقتی نوع قیدهای آغازین را بررسی می‌کنیم، تفاوت آن دو آشکار می‌شود.

جدول ۳ تعداد سه نوع قید در ۱۵۰۰ جمله‌واره

قید آغازین جمله	تاریخ بیهقی	سلجوقنامه
زمان	۵۱	۷۲
مکان	۱۶	۱۵
حالت	۳۴	۱۱

پیش‌آیی قید حالت در تاریخ بیهقی و قید زمان در سلجوقنامه به شکل معناداری بیشتر است. بسامد فراوان قید حالت که به یقین از پیش برای بیهقی‌شناسان مسلم است، از علاقه بیهقی به تصویرسازی و توصیف چگونگی رویدادها و حالات روحی شخصیت‌ها حکایت دارد که تاریخ را به سوی داستان‌شدن پیش می‌برد. جهان‌دیده (۱۳۷۹: ۳۹) نیز تأکید می‌کند روایت توصیفی بیهقی باعث شده است بیشتر قیده‌ها، قید وصف یا حالت باشد.

«متنگر نزدیک ایشان شویم.» (ب. ۶۷۳).

«هول‌تر ازین رفته است.» (ب. ۲۱۲).

«و سخت مست بازگشت.» (ب. ۲۰۳).

اما تاریخ در سلجوقنامه ماهیتی زمان‌محور دارد. ظهیری می‌کوشد حوادث را با قید زمان دقیق رویدادها مستند کند:

«مات چند روز بر در شهر بماندند.» (س. ۶۴).

«هر روز بامداد بغارت باز آمدندی.» (س. ۶۴).

به بیان کلی تر و به استناد دیگر شواهد نتیجه می‌گیریم، تاریخ در متن بیهقی بیشتر ماهیتی کیفی دارد؛ درحالی که در سلجوقنامه ماهیت زمانمند آن پررنگ‌تر است. در ادامه، کارکرد بلاغی جایگاه پس‌آیی عناصر جمله را بررسی می‌کنیم.

۳-۲. پس آیی

در زبان فارسی معاصر، ماهوتیان (۱۳۹۰: ۱۱۴-۱۱۵) جایگاه پایانی را برای مفعول غیرمستقیم، قید زمان و فاعل مؤکد می‌شمارد؛ اما تحقیقی که راسخ‌مهند (۱۳۸۸: ۱۴۰) دربارهٔ زبان فارسی محاوره‌ای امروز انجام داده است نشان می‌دهد عناصر پس‌آیندشده، یعنی عناصر پس از فعل، در بیشتر موارد از نظر شنونده، دارای اطلاع کهنه هستند. تحلیل الگوی آهنگی این جملات در آزمایشگاه نیز تأیید می‌کند عنصر پس از فعل آهنگی افتان دارد و هیچ‌گاه از برجستگی برخوردار نیست. رضایی و طیب (۱۳۸۵) نیز براساس نظریهٔ دستوری نقش و ارجاع و به‌ویژه نظریهٔ اطلاع لمبرکت، ارتباط ساخت اطلاع و ساخت نحوی در زبان فارسی را بررسی کرده و به این نتیجه رسیده‌اند که کانون جمله، یعنی عنصر مؤکد جمله نمی‌تواند پس از فعل ظاهر شود. فقط عناصری پس از فعل می‌آیند که کانون جمله نیستند و اطلاع کهنه به‌شمار می‌آیند.^{۱۶}

حاصل سخن این است که در زبان فارسی معاصر، تأخیر-برخلاف تقدیم-جنبه تأکیدی ندارد. در اینجا وضعیت و کاربرد تأخیر را در تاریخ بیهقی بررسی و روشن می‌کنیم که آیا این نتیجه در این متن نیز صادق است. برای بررسی این موضوع، موارد تأخیر را در دو بخش: تأخیر عناصر اصلی و تأخیر عناصر فرعی پی می‌گیریم و درنهایت، به تحلیل بلاغی این نوع جابه‌جایی‌ها می‌پردازیم.

پیش از آغاز بحث، یادآوری می‌کنیم که در این بررسی، فعل را نقطهٔ آغاز تأخیر قرار می‌دهیم؛ زیرا در نحو معیار زبان فارسی، فعل نقطهٔ پایانی جمله به‌شمار می‌آید؛ بنابراین هرچه پس از فعل می‌آید، با تأخیر همراه است. نکتهٔ دیگر این است که اصل بر تقدیم است؛ وقتی جمله با فعل آغاز شود، متأخر شدن دیگر اجزا لامحاله و اجباری است. بنابراین، در چنین جمله‌هایی بحث از ارزش بلاغی تأخیر دیگر اجزای جمله منتفی است و این جمله‌ها را در بخش قبل ذیل تقدیم فعل بررسی کردیم. حال تأخیر در جمله‌هایی را بررسی می‌کنیم که با فعل آغاز نشده‌اند؛ بلکه فعل در میانهٔ جمله واقع شده است.

جدول ۴ درصد پس آیی عناصر جمله

سلجوقنامه	تاریخ بیهقی	عنصر پس از فعل	
۰/۲۶	۱	نهاد	عناصر اصلی
۰/۵۳	۰/۲۴	مسند	
۰/۳۳	۱.۴	مفعول	
۰/۶۶	۲.۲۵	قید	عناصر فرعی
۹	۵.۸	متمم و متمم قیدی	

همان‌طور که در نگاه نخست به جدول شماره چهار به دست می‌آید، تأخیر عناصر اصلی جمله ناچیز است. با وجود این، تاریخ بیهقی در تأخیر نهاد و مفعول در مقایسه با سلجوقنامه پیشنهاد است؛ در عوض متمم‌های بیهقی کمتر از ظهیری تأخیر دارد.

۳-۲-۱. پس آیی عناصر اصلی

۳-۲-۱. پس آیی نهاد

- درباره نهاد پس از فعل در قسمت پس آیی در جملات بانهاد سخن گفتیم. در اینجا باز به این نکته اشاره می‌کنیم که گاه مبتدا قرار گرفتن نهاد و حفظ شکل بی‌نشان جمله، مخل کارکرد روایی جمله‌هاست و به این دلیل، بیهقی چنین نهادهایی را با تأخیر می‌آورد:

«علی زمین بوسه داد و برخاست و هم از آن جانب باغ که آمده بود راه کردند مرتبه‌داران و برفت.» (ب. ۶۵).

تأخیر نهاد در این جمله فقط به اهمیت فعل پیش آمده بازمی‌گردد. از آنجا که بیهقی می‌خواهد با نمای نزدیک رفتار علی قریب را توصیف کند، نهادهای دیگر را که در نظرش فرعی‌اند، کم‌رنگ می‌کند. چندان اهمیتی ندارد که چه کسانی برای گذر علی راه باز کرده‌اند؛ پس نهاد را پس از فعل می‌آورد تا ذهن خواننده را از آنچه تعقیب می‌کرده، دور نکند. به بیان دیگر، تأخیر نهاد در این جمله مانند آنچه درباره تقدیم

مفعول بر نهاد گفته شد، متن را منسجم تر می‌کند. در واقع، بیهقی نهادهای نامرتب با موضوع اصلی را این‌گونه از روند خوانش دور می‌کند.

مثال دیگر: «خواججه‌علی از گرگان بازگشت، و بسیار تکلف کرده بودند گرگانیان، و بنشابور آمد و از نشابور بغزنین رفت.» (ب. ۲۶۴).

- نهاد فعل «گفتن» به‌ندرت تأخیر دارد؛ اما وقتی دو نفر در خلوت سخنی خصوصی می‌گویند، نهاد به‌شکل معناداری متأخر می‌آید:

«عبدوس خدمت کرد و بازگشت و بیرون سرای بایستاد تا بونصر بازگشت. چون

بیکدیگر رسیدند بونصر را گفت عبدوس که عجب کاری دیدم [...]» (ب. ۴۶۴).

«حاجبان نیز بازگشتند. و امیر ماند و این سه تن، خواججه را گفت / امیر که رسول را باز باید گردانید.» (ب. ۳۸۸).

«قائد مر او را جوابی چند زفت‌تر باز داد. خوارزمشاه بخندید و در احمد نگریست. چون قائد بازگشت / احمد را گفت خوارزمشاه که "بادِ حضرت دیدی در سر قائد؟"» (ب. ۴۱۱).

در هر سه جمله پیداست که نهاد متأخر فعل «گفت» کسی است که پس از جستن موقعیتی مناسب، خطاب به دیگری سخنی پنهانی می‌گوید؛ و گرنه در موارد دیگر نهاد این فعل همواره مقدم می‌آید.

- گاه نهادی (یا مفعول یا مسندی) که از چند کلمه معطوف تشکیل شده، دو تکه می‌شود؛ یعنی قسمت اصلی قبل از فعل و معطوف‌هایش بعد از فعل می‌آید. چنین جملاتی در متن هردو نویسنده تقریباً به یک میزان دیده می‌شود.

«اندر لشکر او سی و شش هزار سوار بود و چهارصد و پنج هزار پیاده و ششصد و چهل فیل.» (ب. ۲۶۶).

«در میان ایشان امرای بزرگ بودند و مردمان با تحمل و نعمت.» (س. ۶۱).

با دقت در نمونه‌ها می‌توان گفت قسمت پیش‌افتاده نهاد مرکز اصلی نهاد است و قسمت دوم نهاد اهمیت کمتری در روایت دارد.

۳-۲-۱-۲. پس‌آیی مفعول

در تاریخ بیهقی مفعول‌های پس از فعل اغلب معرفی‌اند و در بافت متن از پیش شناخته‌شده‌اند و این نکته نتیجه تحقیق راسخ‌مهند (۱۳۹۱) و رضایی و طیب (۱۳۸۵)

را درباره اطلاع کهنه بودن پس آیندها تأیید می‌کند؛ یعنی تأخیر مفعول جز به ندرت، اطلاع نویی به مخاطب نمی‌دهد و محل تأکید نیست. در ادامه، از عوامل مؤثر در تأخیر مفعول نام می‌بریم:

- حصر نهاد: به این معناست که انجام فعل بر نهاد محصور می‌شود. یکی از راه‌های تأکید بر نهاد در جمله‌های تشکیل شده از نهاد و مفعول و فعل این است که فاصله میان نهاد و فعل برداشته شود تا به هم متصل شوند. در این حالت، مفعول هم مبتدا واقع می‌شود- که قبلاً بررسی کردیم- و هم پس از فعل می‌آید:

«ایزد توانست دانست چگونگی آن حال.» (ب. ۵۲۸).

«خدای تواند دانست ضمیر بندگان را.» (ب. ۶۸).

در دو جمله بالا بیهقی به‌طور ضمنی تأکید می‌کند که هیچ‌کس جز خدا از چگونگی حال و ضمیر بندگان آگاه نیست. بنابراین، پس آیی مفعول در این مورد به هیچ‌وجه جنبه تأکیدی برای خود مفعول ندارد.

- طولانی بودن یا مصدر بودن مفعول: این شیوه با جمله‌بندی مبتنی بر ایجاز بیهقی کاملاً مناسبت دارد و ربطی به تأکید ندارد:

«بنده مثال داده است شوربایی ساختن.» (ب. ۶۶).

«پس بنده کی روا دارد/ این چنین دو بنده را برانداختن؟» (ب. ۲۱۰)

در این موارد گاهی مفعول مهم‌تر را پیش‌تر، و معطوف‌هایش را با تأخیر می‌آورد:

«نامه‌ها ستد و منشوری توقیعی» (ب. ۵۲۸).

اگر بر هر دو مفعول تأکید کند، نشانه مفعول «را» را برای هر دو می‌آورد:

«سلطان را شکر کنید و خواجه را» (ب. ۲۱۲).

- شناختگی مفعول: در این موارد، مفعول اطلاعی شناخته شده و کهنه است که بیهقی در جمله‌ها و بندهای قبل به آن پرداخته است:

«چنانکه شرح داده آمد/ این حال را در روزگار امارت امیر محمد و آن کفایت باشد.»

(ب. ۱۸). بیهقی توضیح می‌دهد که قصه محمد و مسعود را قبلاً شرح داده است.

«تقریبی دانست/ این خدمت.» (س. ۱۰۶).

بنابراین، نتیجه می‌گیریم تأخیر در عناصر اصلی چندان با تأکید ارتباط ندارد و این یافته نظر راسخ‌مهند، و رضایی و طیب را تأیید می‌کند. بررسی تأخیر در عناصر فرعی که بسامد بیشتری دارد، این نتیجه را کامل می‌کند.

۳-۲-۲. پس‌آبی عناصر فرعی

همان‌طور که از جدول شماره چهار پیداست، قید و متمم بیش از عناصر اصلی تأخیر دارند. این دو عنصر اطلاعاتی فرعی و تکمیلی‌اند که در جمله حرکت آزادتری دارند و به‌آسانی پس از فعل قرار می‌گیرند. تأخیر قید و متمم رایج‌ترین خلاف هنجار در آرایش واژگانی نثر فارسی است و در متون پیش از بیهقی نیز سابقه داشته است.

- پرکاربردترین قید متأخر قید مکان است؛ به‌ویژه اگر با «نزدیک»، «سوی» و «جانب» همراه شود. با بررسی جمله‌هایی که قید مکان در آن‌ها تأخیر دارد، درمی‌یابیم در چندین فعل خاص قید مکان عموماً با تأخیر می‌آید؛ فعل‌هایی مانند «رفت»، «آمد»، «حق خدمت دارد»، «راند»، «اشارت کرد»، «لشکرگاه کرد»، «تاخت»، «فرستاد»، «حرکت کرد»، «برد»، «نبشت»، «گسیل کرد» و... این قاعده در فارسی گفتاری معاصر نیز رایج است؛ یعنی در بعضی فعل‌ها مانند «رفت» و «رسید» در زبان گفتار، قید مکان با تأخیر می‌آید؛ برای مثال: «رفتم خانه».

«ازینجا بسلامت حرکت کرده شود جانب آموی» (ب. ۵۷).

«من بنده بر حکم و فرمان رفتم نزدیک خواجه» (ب. ۲۰۲).

- تا پیش از بیهقی تأخیر قید مکان در نوشته‌ها رایج بوده؛ اما تأخیر انواع دیگر قید، به‌ویژه قید حالت در تاریخ بیهقی بسیار بیشتر از گذشته است. تأخیر این قید خالی از نوعی تأکید نیست:

«بقلعت کوهتیز می‌باشد گشاده با قوم خویش بجمله» (ب. ۸).

«وی در مهد از باغ می‌آمد دُردی آشامیده» (ب. ۲۰۰).

«اسکدار بیهقی رسید حلقه برافکنده و بر در زده» (ب. ۴۳۹).

«خواجه بطارم دیوان بنشست خالی» (ب. ۲۱۰).

- در جمله‌ای با دو متمم قیدی زمان یا مکان، بیهقی معمولاً یکی را به‌نفع دیگری عقب می‌راند و وقتی یکی نسبت به دیگری کلی‌تر باشد، متمم اصلی‌تر قبل از فعل می‌آید و متمم جزئی‌تر بعد از فعل:

«یک روز برنشستم نزدیک نماز دیگر» (ب. ۲۵۶).

«بصحرا بیرون رفتم ببلخ» (ب. ۲۵۶).

- گاهی جای قید را تقابل آن با قید دیگر رقم می‌زند؛ مانند «همیشه» در جمله زیر که برای تقابل با «امروز» به انتهای جمله رفته است:

«این شهر شما بر دولت ما مبارک بوده است همیشه، و امروز مبارک تر گرفتیم.»
برخلاف فارسی نویسان امروز که از فعل به‌مثابه مَهر و مومی برای پایان دادن به جمله استفاده می‌کنند، بیهقی از فعل به‌مثابه شاهین ترازو بهره می‌برد. فعل از یک سو با عناصر پیش از خود و از سوی دیگر با عناصر پس از خود رابطه دارد. برحسب جایگاه فعل، می‌توان شکل گرافیکی جمله‌ها را ترسیم کرد: جمله‌های فعل‌آغاز، جمله‌های فعل میانه و جمله‌های فعل پایان.^{۱۷} تأخیر در تاریخ بیهقی بیشتر حاصل ویژگی ترازویی فعل است. نتیجه دیگر بحث این است که با بررسی تأخیر در عناصر فرعی، نوعی دوگانگی به چشم می‌آید؛ جایگاه پس از فعل برای عناصر فرعی جمله مسلماً جایگاه تأکید اصلی جمله نیست؛ اما درعین حال خالی از نوعی تأکید نیست.

۳-۲-۳. تحلیل کارکرد بلاغی تأخیر

حال که دانستیم جایگاه پس از فعل مؤکد نیست، سبب این همه تأخیر در عناصر فرعی جمله چیست؟ این جابه‌جایی‌ها بر معنای جمله چه تأثیری دارد؟ آیا جز ایجاد تنوع ساختی، کارکرد دیگری نیز دارد؟ برای پاسخ دادن به این پرسش‌ها توجه به دو نکته راهگشا خواهد بود:

- طبیعی است که عناصر فرعی جمله از حیث اطلاعی، اهمیت کمتری درمقایسه با عناصر اصلی دارند؛ درحالی که تأثیر عاطفی زیادی بر خواننده دارند.
- این عناصر بر طول جمله می‌افزایند؛ بنابراین سرعت انتقال اطلاع اصلی را کند می‌کنند.

با توجه به این دو نکته، برای نویسنده‌ای مانند بیهقی چه انتخابی بهتر از این هست که این عناصر را گاه به جایگاه پس از فعل براند تا هم پس از درنگ پایانی فعل بهتر دیده و شنیده شوند^{۱۸} و هم از مزاحمتشان در جمله اصلی کاسته شود.

در این تحقیق، آرایش وابسته‌هایی مانند صفت‌ها و معطوف‌ها در نظر نبوده؛ اما نگاهی اجمالی به جایگاه این عناصر، نظر ما را درباره تأخیر عناصر فرعی تأیید می‌کند.

بیهقی در چینش این وابسته‌ها نیز نسبت به نویسنده دیگر انعطاف بسیار زیادی نشان می‌دهد:

«بیک بار خروش برآمد سخت بزرگ» (ب. ۳۱۲).

در ساخت جمله بالا، اطلاع اصلی سریع تر منتقل می‌شود و «سخت بزرگ بودن» خروش نیز بیشتر مورد توجه قرار می‌گیرد و هر دوی این نتایج بر خواننده یا شنونده تأثیر عاطفی بیشتری دارد.

مثال دیگر: «امیر گفت مشرفی می‌باید بلخ و تخارستان را وافی و کافی» (ب. ۱۷۷).

در متن ادبی، ممکن است بعضی واژه‌ها به دلیل جایگاه طبیعی‌شان، دیده نشوند یا کمتر دیده شوند؛ اما بیهقی این گونه واژه‌ها را پیش چشم می‌آورد. برای صفت یا معطوف یا حتی قید و متمم، به ویژه وقتی تأکید اطلاعی در آن‌ها وجود ندارد، جایگاه پس از فعل نسبت به پیش از فعل یک نوع سکو است. به‌طور کلی، نتایج حاصل از تأخیر به این شرح است:

۱. تسهیل در پردازش جمله: فعل مهم‌ترین رکن جمله است که معنای اصلی و عناصر اصلی صرفی مثل زمان، شخص و شمار را دربرمی‌گیرد. ساختار موضوعی آن نیز بسیاری از ارکان اصلی جمله را نشان می‌دهد. بنابراین، وقتی فعل در میانه قرار می‌گیرد، خواننده با خواندن فعل ناخودآگاه اطلاعات اصلی جمله را درمی‌یابد و آن‌گاه به وابسته‌های فعل آسان‌تر دست می‌یابد و به این شکل، پردازش جمله آسان‌تر و سریع‌تر خواهد بود. به بیان دیگر، وقتی فعل در میانه جمله می‌آید، جمله بیش از حد طولانی نمی‌شود؛ درحالی که برای پردازش جمله فعل پایان، خواننده باید عناصر جمله را به شکل پیاپی دنبال کند تا به فعل برسد. فارسی زبان امروز ناچار است جمله طولانی را برای سهولت پردازش بشکند و به دو جمله تبدیل کند. راسخ‌مهند (۱۳۹۱) نیز در تحقیقی که براساس نظریهٔ هاوکینز^{۱۹} دربارهٔ زبان فارسی محاوره‌ای انجام داد، به این نتیجه رسید که پس آیندسازی گروه حرف اضافه در زبان فارسی راهی برای کاهش پیچیدگی و افزایش کارایی است.^{۲۰}

۲. تنظیم هارمونی خبری جمله: فعل با قرار گرفتن بین اطلاعات اهم و مهم، تأثیر بیشتری بر ذهن مخاطب دارد و نوعی «هارمونی خبری» ایجاد می‌کند. بخش پیش از فعل در واقع خلاصهٔ خبر و اهم آن است و بخش پس از فعل مشروح خبر که اغلب از

قیدها و متمم‌ها تشکیل شده؛ یک کفه ترازو اطلاع مهم‌تر است و کفه دیگر اطلاع تکمیلی و فرعی:

«با بوصادق بنشابور گفته بود که مدرسه‌یی خواهد کرد سخت بتکلف بسر کوی زنبیل بافان.» (ب. ۲۶۵).

به این ترتیب، خواننده تاریخ بیهقی پس از مدتی انس با متن، عادت می‌کند اطلاع اصلی را پیش از فعل و اطلاع تکمیلی را پس از فعل به دست آورد.

فاصله انداختن میان معطوف و معطوف‌علیه نیز در خدمت تنظیم اطلاعی جمله است و بی‌شک، تأثیر بلاغی ویژه‌ای دارد. بیهقی اساساً معطوف‌های مترادف به‌کار نمی‌برد (بهار، ۱۳۸۰: ۶۹). شاید اگر او هم مانند بعضی نویسندگان معطوف‌های مترادف به‌کار می‌برد، بین آن‌ها فاصله نمی‌انداخت تا کمتر به چشم بیایند؛ اما هریک از معطوف‌های بیهقی حرف تازه‌ای در خود دارد و یکی از دلایل جدا کردن معطوف‌ها از هم، توجه دادن به هریک از آن‌ها به شکل جداگانه است:

«قباش باز کردند، زهر یافتند در بر قبا و تعویذها.» (ب. ۲۹۴).

اگر «زهر» و «تعویذها» را کنار هم بیاورد، هم از برجستگی زهر می‌کاهد و هم تعویذها را کم‌رنگ‌تر می‌کند؛ پس فاصله انداختن بین این دو، بهترین انتخاب است.

۳. ایجاد ضرباهنگ / ریتم: از آنجا که پس از فعل، مکث و گسستی طبیعی در جمله پدید می‌آید، قرار گرفتن فعل در میانه، جمله را دست‌کم به دو جزء برش می‌زند و به این ترتیب، مکث و درنگی در آن ایجاد می‌کند که موسیقی غیرعروضی خاصی در پی دارد. برای مثال، در خوانش جملات زیر خواننده در دو جا می‌تواند درنگ کند. همین درنگ‌ها ریتمی تولید می‌کند که زبان را به سمت ادبیت پیش می‌برد:

«در قدیم الدهر مردی بوده است / نام وی زیرقان بن بدر / با نعمتی سخت بزرگ» (ب. ۳۰۸).

«مدرسه‌یی خواهد کرد / سخت بتکلف / بسر کوی زنبیل بافان» (ب. ۲۶۵).

۴. نتیجه

بیهقی از آرایش واژگانی آزاد بیشترین بهره را برده است. انواع آرایش نشان‌دار را می‌توان از تاریخ بیهقی استخراج کرد که تا حد زیادی دلایل بلاغی دارند. برای مثال، بیهقی همه عناصر جمله را بنابر دلایلی که فقط با رجوع به بافت موقعیتی متن آشکار

می‌شود، برای برجسته‌سازی در آغاز جمله قرار می‌دهد. پیش‌آیی بیشتر مقتضی بافت موقعیتی **تاریخ بیهقی** است و پس‌آیی مقتضی بافت درونی آن. تسهیل در پردازش جمله، تنظیم هارمونی خبری و ایجاد ریتم عواملی هستند که عناصری را به جایگاه پس از فعل می‌رانند.

پی‌نوشت‌ها

1. fix word order
2. free word order

۳. درباره اهمیت آرایش واژگانی در نظریه جرجانی ر.ک: Kamel, 2002.

4. scrambling
5. topicalization, thematization

۶. «جمله‌واره سخنی است که به یاری جمله‌واره‌های دیگر معنای کامل و درنگ پایانی پیدا می‌کند و جمله مرکب می‌سازد.» (فرشیدورد، ۱۳۷۵: ۸۶).

۷. در ارجاع جمله‌ها «ب» نشانه اختصاری **تاریخ بیهقی** به تصحیح فیاض و «س» نشانه اختصاری **سلجوقنامه** به تصحیح مورتن است. همچنین، **زین‌الاکهار گردیزی** را با **تاریخ بیهقی** مقایسه کرده‌ایم. برای اطلاع بیشتر ر.ک: لیلیا سیدقاسم، بلاغت ساختارهای نحوی در **تاریخ بیهقی**، پایان‌نامه دکتری زبان و ادبیات فارسی، به‌راهنمایی محمدرضا شفیعی کدکنی (۱۳۹۲)، دانشگاه تهران، دانشکده ادبیات).

8. preposing
9. prominence
10. focus
11. clefting

۱۲. در اسنادی‌شدگی، عنصر مؤکد به آغاز جمله می‌رود و پس از آن فعل ربطی می‌آید؛ مثل «علی است که می‌آید».

۱۳. «آمدن» در **تاریخ بیهقی** اغلب فعل اسنادی است؛ از جمله در این نمونه.

14. verb preposing

۱۵. دو نوع تأکید وجود دارد: تأکید اطلاعاتی و تأکید تقابل‌دهنده یا تقابلی. تأکیدی که فقط اطلاع‌نو و از پیش‌دانسته را به مخاطب منتقل می‌کند، اطلاعاتی است و تأکیدی که با اطلاع قبلی مخاطب نوعی تقابل دارد و فرض قبلی‌اش را تصحیح می‌کند، تقابلی است (Vallduvi, 1992) به نقل از راسخ‌مهند، ۱۳۸۵). جرجانی (۱۹۸۴: ۳۱۵) نیز نظیر این تقسیم‌بندی را به دست داده است. او با توجه به وضعیت شنونده، جمله‌های خبری را به سه نوع خبر ابتدایی، خبر طلبی و خبر انکاری تقسیم کرده است.

۱۶. اگرچه این تحقیقات معطوف به زبان گفتاری معاصرند، به دلیل محدوده تحقیقات انجام شده درباره ساخت اطلاعی زبان فارسی حائز اهمیت‌اند؛ به‌ویژه اینکه انعطاف آرایش واژگانی در تاریخ بیهقی آن را به زبان گفتار نزدیک می‌کند.

۱۷. کمتر پیش می‌آید که در جمله‌های فعل میانه در رقابت بین مفعول و متمم، متمم مقدم شود و مفعول پس از فعل بیاید؛ نمونه‌هایی که از این نوع یافت می‌شوند، غایت‌مند و شاخص‌اند: «علی میکائیل تبتانیا را بنواخت و از مجلس سلطان امیدهای خوب داد بصادق و بوطاهر و دیگران را». در این جمله، متمم قیدی سمت راست فعل «امید دادن» و مفعول غیرمستقیم سمت چپ آن قرار گرفته است؛ اما روشن است که «از مجلس سلطان» بودن این امیدها آن قدر اطلاع مهمی است که بر مفعول غیرمستقیم جمله مقدم آمده است.

۱۸. مکث از عواملی است که به تعیین هویت واژه کمک می‌کند (میلانیا، ۱۳۵۰).

19. J.A. Hawkins

۲۰. البته، برخلاف آنچه او در باب زبان محاوره‌ای گفته است، پس‌آیندسازی در تاریخ بیهقی به افعال یا حروف اضافه انگشت‌شماری محدود نمی‌شود و پیش‌بینی‌پذیر هم نیست؛ بلکه دامنه‌ای بسیار گسترده دارد و تمام گروه‌های حرف اضافه را دربرمی‌گیرد.

منابع

- آشوری، داریوش (۱۳۸۶). *زبان باز: پژوهشی درباره زبان و مدرنیت*. تهران: نشر مرکز.
- بهار، محمدتقی (۱۳۸۰). *سیک‌شناسی*. ج ۷. تهران: امیرکبیر.
- بیهقی، محمدبن حسین (۱۳۷۵). *تاریخ بیهقی*. تصحیح علی‌اکبر فیاض. با مقدمه محمدجعفر یاحقی. ج ۳. مشهد: دانشگاه فردوسی مشهد.
- جرجانی، عبدالقاهر (۱۹۸۴). *دلایل الاعجاز*. بتعلیق محمود محمد شاکر. قاهره: مکتبه الخانجی.
- راسخ‌مهند، محمد (۱۳۸۸). *گفتارهایی در نحو*. تهران: نشر مرکز.
- _____ (۱۳۸۵). «ارتباط قلب نحوی و تأکید در زبان فارسی». *دستور*. ش ۲.
- _____ (۱۳۹۱). «گروه حرف اضافه‌ای پس از فعل؛ دلایل نقشی و رده‌شناختی» در *هشتمین کنفرانس زبان‌شناسی دانشگاه علامه طباطبایی*.
- رضائزاد (نوشین)، غلامحسین (۱۳۶۷). *اصول علم بلاغت در زبان فارسی*. تهران: انتشارات دانشگاه الزهرا.

- رضایی، والی و سید محمدتقی طیب (۱۳۸۵). «ساخت اطلاع و ترتیب سازه‌های جمله». *دستور*. ش ۲. صص ۳-۱۹.
- صدیقیان، مهیندخت (۱۳۸۳). *ویژگی‌های نحوی زبان فارسی*. تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- ظهیری نیشابوری، ظهیرالدین (۲۰۰۴). *سلجوقنامه*. به‌کوشش ای. ایچ. مورتن. کمبریج: انتشارات گیپ.
- فتوحی، محمود (۱۳۹۰). *سبک‌شناسی: نظریه‌ها روش‌ها و رویکردها*. تهران: سخن.
- فرشیدورد، خسرو (۱۳۸۲). *جمله و تحول آن در زبان فارسی*. ج ۳. تهران: امیرکبیر.
- _____ (۱۳۵۱). «دستور تاریخی زبان فارسی ساختمان جمله فعلی و تحول آن در زبان فارسی». *نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان*. ش ۸. صص ۲۵۶-۲۹۹.
- لازار، ژیلبر (۱۳۸۴). *دستور زبان فارسی معاصر*. ترجمه مهستی بحرینی. تهران: هرمس.
- _____ (۱۳۸۶). «زبان‌های ایرانی نو» در *راهنمای زبان‌های ایرانی*. ویرایش رودیگر اشمیت. ترجمه آرمان بختیاری و دیگران. زیر نظر حسن رضائی باغبیدی. تهران: ققنوس.
- ماهوتیان، شهرزاد (۱۳۹۰). *دستور زبان فارسی از دیدگاه رده‌شناسی*. ج ۶. تهران: نشر مرکز.
- محمدی، عباسقلی (۱۳۸۴). *بنیان‌های استوار ادب فارسی: تحقیقی در کارکردهای نثر فارسی*. مشهد: دانشگاه فردوسی مشهد.
- مصلوح، سعدعبدالعزیز (۲۰۰۶). *فی البلاغة العربیة والأسلوبیات اللسانیة: آفاق جدیدة*. القاهرة: عالم الکتب.
- میرباقری فرد، علی اصغر و دیگران (۱۳۹۰). «نقد و تحلیل مبحث تقدیم و تأخیر در علم معانی (براساس بوستان سعدی)». *بوستان ادب*. دانشگاه شیراز. دوره سوم. ش ۳. صص ۱۷۳-۲۰۰.
- میلانیا، هرمز (۱۳۵۰). «کلمه و مرزهای آن در زبان و خط فارسی». *مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، ادبیات و زبان‌ها*. ش ۷۷. صص ۶۷-۸۴.
- ناتل خانلری، پرویز (۱۳۸۲). *تاریخ زبان فارسی*. تهران: فرهنگ نشر نو.
- _____ (۱۳۸۸). *دستور تاریخی زبان فارسی*. به‌کوشش عفت مستشارنیا. ج ۷. تهران: توس.
- Anderson, J.M. Et al. (2010). "Historical Linguistics" in *The Routledge Linguistics Encyclopedia*. K. Malmkjaer (Ed.). 3rd Ed. Routledge.

- Ashouri, D. (2007). *The Open Language: A Research on Language and Modernity*. Tehran: Publication Markaz. [In Persian]
- Bahar, M.T. (2001). *Stylistics*. 7th Ed. Tehran: Amirkabir. [In Persian]
- Beyhaghi, M. (1996). *Târix-e-Beyhaqi* (The History of Beyhaghi). A. Fayyaz (Ed.). M.J. Yahaghi (Foreword). 3rd Ed. Mashhad: University of Ferdowsi. [In Persian]
- Farshidvard, kh. (1972). "Historical Persian Grammar, Structure of the Verbal Sentence and Its Development in Persian Language". *Esfehan. Faculty of Literature and Humanity. No. 8*. [In Persian]
- _____ (2003). *Sentence and Its Development in Persian Language*. 3rd Ed. Tehran: Amirkabir. [In Persian]
- Fotouhi, M. (2011). *Stylistic; Theories, Attitudes and Methods*. Tehran: Sokhan. [In Persian]
- Halliday, M.A.K. & C.M.I.M. Matthiessen (2004). *An Introduction to Functional Grammar*. 3rd Ed. Hodder Education Publishers.
- Hoffman, B. (1995). "Integrating 'Free' Word Order Syntax and Information Structure". Proceeding of the Conference of European Chapter of the Association for Computational Linguistics (EACL' 95). Dublin. Pp. 245- 252.
- Hussein, A. (2006). *Arabic Rhetoric: A Pragmatic Analysis*. Routledge.
- Jorjani, A. (1984). *Dalâ'el-Al 'e'jâz* (Intimations of Inimitability). M. Mohamm Shaker (Ed.). Cairo: Maktabat-Al khanji [In Persian]
- Kamel, Salwa A. (2006). "The Textual Component in Classical Arabic: Investigating Information Structure" in *Perspectives on Arabic Linguistics XVI: Papers from the Sixteenth Annual Symposium on Arabic Linguistics, Cambridge, March 2002*. Sami Boudelaa (Ed.). John Benjamins Publishing Company.
- Lazard, G. (2005). *Grammar of Contemporary Persian Language*. M. Bahreyni (Trans.). Tehran: Hermes. [In Persian]
- _____ (2007). "New Iranian Language" in *Guidance for Iranian Language*. R. Schmitt (Ed.). A. Bakhtiyari and Others (Trans.). Tehran: Ghoghnoos. [In Persian]
- Mahoutiyan, Sh. (2011). *Persian Grammar Based on Typology*. 6th Ed. Tehran: Publication Markaz. [In Persian]
- Maslough, S.A. (2006). *In Arabic Rhetoric and Stylistic Linguistics*. Cairo: 'Alam-Al kotob. [In Persian]
- Milaniyan, H. (1971). "The Word and its bounds in Persian Language and Writing". *University of Tehran, Faculty of Literature and Languages. No. 77*. Pp. 67- 84. [In Persian]
- Mohamadi, A. (2004). *The Constant Foundation of Persian Literature*. University of Ferdowsi. [In Persian]
- Natel Khanlari, P. (2003). *History of Persian Language*. Tehran: Farhang-e-Nashr-e-No. [In Persian]

- _____ (2008). *Historical Grammar of Persian Language*. E. Mostashrnia (Effort). [In Persian]
- Rasekh-Mahand, M. (2006). "Scrambling and Focus Structure in Persian". *Grammar Magazine*. No. 2. [In Persian]
- _____ (2009). *Papers on Syntax*. Tehran: Publication Markaz. [In Persian]
- _____ (2012). "Prepositional Phrases After the Verb, Functional and Typological Reasons" in *Allameh Tabataba'ii University. 8th Conference on Iranian Linguistics*. [In Persian]
- Rezanejad (Noushin), Gh. (1988). *Roots of Rhetoric in Persian Language*. Tehran: University Al zahra Publication. [In Persian]
- Rezayi, V. & M. Tayyeb (2006). "Information Structure and Word order in Persian". *Grammar Magazine*. No. 2. Pp. 3- 19. [In Persian]
- Seddiqian, M. (2004). *Syntactic Characteristics of Persian Texts in the 12th and 13th Centuries AD*. Tehran: Iranian Academy of Persian Language & Literature. [In Persian]
- Zahiri Nishapouri, Z. (2004). *Saljuqnâme*. A.H. Morton. Gibb Memorial Trust. [In Persian]